

دکتر محمود سریع القلم متولد ۱۳۳۸، دارای مدرک دکترای روابط بین الملل از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی آمریکا است. وی استاد یار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است و دارای تألیفاتی در زمینه نظام بین الملل و مباحث توسعه می باشد. «توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل»، «سیر روش و پژوهش در رشته روابط بین الملل»، «عقل و توسعه یافتگی» (زیر چاپ) از کتابهای اوست. همچنین وی تاکنون چندین مقاله علمی در مورد توسعه، روش شناسی و نظام بین الملل تألیف کرده که در نشریات مختلف منتشر شده است.

چکیده

دکتر سریع القلم در این گفتگو ابتدا مبانی عقلی توسعه و تجربه عملی کشورهای توسعه یافته را از یکدیگر جدا می کند. وی معتقد است که هر کشور برای رسیدن به توسعه باید مبانی عقلی توسعه را پیدا کند؛ اما آن را با توجه به شرایط مؤثر خود به کار گیرد. به همین دلیل هر کشوری راه خود را برای توسعه می پیماید. وی در بخش دیگری از توسعه به بحث رابطه دین و توسعه می پردازد و نقش نخبگان را در یافتن راه حل مورد تأکید قرار می دهد.

و فرهنگ اقتصادی بسیار غنی ای را در خودش پرورش داده است. می توانم این را هم اضافه کنم که در تمام جوامع توسعه یافته، یک نوع تفکر استقراری می بینیم، تفکری که نوآوری و ابداع را ارج می نهد و زمینه های پرورش فکری چه در سطح افراد و چه در سطح گروهها و مجموعه های اجتماعی را فراهم می کند. بنابراین مجموعه اصولی مانند علم گرایی، اجماع نظر نخبگان، هویت مستحکم، فرهنگ اقتصادی غنی، آرامش سیاسی، نظام قانونی، نظام آموزشی پویا و تفکر استقرایی، مجموعه ای هستند که من اینها را مخرج مشترک توسعه یافتگی می بینم. یعنی تمام جوامع توسعه یافته مستقل از اینکه چه نوع نظام ارزشی برایشان حاکم بوده، این مبانی را پیاده کرده و آنها را نهادینه کردند. در مقابل اصول عقلی، ما الگوهای عملی توسعه یافتگی را داریم. الگوی سکولاریزم، سودآوری نامحدود، صنعتی شدن نامحدود، دولت سالاری، حاکمیت مطلق بخش خصوصی، فرد گرایی مطلق، دنیا پرستی که اینها به نظر می آید محصولات فکری سیاسی و اقتصادی یک نوع توسعه یافتگی هستند که در بعضی از کشورهای غربی یا جهان سوم به وجود آمده اند. نکته ای که قابل توجه این است که زمانی هست که جامعه ای به طرف نظم دنیوی می رود، ولی ممکن است که در آن افراط کند و سعادت عمومی را به دست نیاورد. الگوهای عملی انتخاب ملتها و دولتها هستند؛ در حالی که مبانی عقلی توسعه یافتگی اصول ثابتی هستند که نخبگان و یا مردم یک جامعه علاقه مند به توسعه نمی توانند با اینها سلیقه ای برخورد کنند،

مبانی عقلی توسعه

فرهنگ توسعه: آیا به نظر شما توسعه یافتگی مبانی ثابتی دارد و ما بیشتر باید الگو برداری کنیم. یعنی آیا جریان توسعه ضرورتاً باید به همان شکلی که در غرب اتفاق افتاد، شکل بگیرد و یا هر کشوری برای خودش، بر مبنای یک سلسله اصول ثابت، ولی در چهارچوب شرایط اجتماعی خودش، توسعه پیدا می کند؟

دکتر سریع القلم: به عقیده من توسعه یافتگی در شرایطی که ما در آن زندگی می کنیم، از لحاظ مفهومی قابل تقسیم به دو بخش است. یکی مبانی عقلی توسعه یافتگی و دیگری الگوهای عملی توسعه یافتگی. من یکی از کارهایی که سعی کردم انجام بدهم، تا بتوانیم از تجربیات و تکامل توسعه یافتگی چه در غرب و چه در بعضی از کشورهای تازه صنعتی شده استفاده کنیم که تفکیک مبانی عقلی و انسانی توسعه یافتگی تجربیات غرب و جهان سوم از الگوهای عملی آن است. ما جامعه ای را پیدا نمی کنیم که توسعه نیافته باشد و با توجه به عدم پذیرش به درجه ای از توسعه یافتگی برسد، جامعه توسعه یافته ای را نیز نمی بینیم که نامنظم باشد. اجماع نظر فکری نخبگان در هر جامعه توسعه یافته، مشاهده می شود. در جوامع توسعه یافته، نخبگان انسجام درونی دارند، چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ عملی. هر جامعه ای که توسعه پیدا کرده، هویت مستحکمی دارد

شما اگر می خواهید پیشرفت کنید این پیشرفت، نظم درونی می خواهد به همین دلیل است که توسعه یافتگی به معنای تمدن سازی، ضرورتاً یک جامعه را به طرف سکولاریزم نمی برد. صنعتی شدن ضرورتاً یک جامعه را بی دین نمی کند. نظم و توجه به علم و فرهنگ اقتصادی داشتن، یک جامعه را به طرف فساد نمی کشاند. این محصولی است که ما در بخشی از فرهنگ غرب می بینیم. در بعضی از کشورهای جهان سوم هم می بینیم؛ اما این بدین معنا نیست که کسی به دنبال صنعتی شدن نرود، کسی به دنبال نظم نرود، کسی به دنبال فرهنگ اقتصادی نرود چون محصولات منفی هستند. این دیگر بستگی به تکامل و فراز و نشیب عملی و فکری یک جامعه دارد که چگونه در یک پروسه سعی و خطا الگوی خودش به صورت تکاملی را استخراج کند.

بنابراین، مبانی عقلی و ثابت توسعه یافتگی به طور منسجم شاید از ۱۰۰ سال اخیر قابل استفاده باشند. اگر وسیع تر، به لفظ توسعه یافتگی نگاه کنیم و آن را تمدن سازی بدانیم، شاید در تمام تاریخ زندگی بشر، اگر، به مخرج مشترک تمدن سازی برگردیم، این اصول را می بینیم، چه در ایران قدیم چه در رُم قدیم، چه در تمدنهایی که در گذشته در آفریقا بودند، همه اینها توانستند برای مدتی غلظتی از بستر مادی پیشرفت در



الگوهای عملی انتخاب، ملتها و دولتها هستند، در حالی که مبانی عقلی توسعه یافتگی اصول ثابتی هستند که نخبگان و یا مردم یک جامعه علاقه مند به توسعه نمی توانند با اینها سلیقه‌ای برخورد کنند.



من به صورت تئوریک معتقدم که می شود دیندار و موحد بود و در عین حال به سیستم، نظم، صنعت و بوروکراسی قوی و هویت مستحکم نیز دسترسی پیدا کرد.

حد و استاندارد زمان خودشان را پیدا بکنند. ممکن است بعد از مدتی سلی همین‌ها را از دست داده و نتوانسته حفظ کند؛ به هر حال همان‌گونه که شما در خلقت نظم می بینید، سیستم می بینید، در زندگی اجتماعی هم این نظم و سیستم باید وجود داشته باشد. ما نمی توانیم فکر کنیم که یک مخزن تجربه ۴۰۰-۵۰۰ ساله در جغرافیایی به نام اروپا وجود دارد و یک مخزن اندیشه، عمل و تجربه‌ای هم در خاور دور داریم که نزدیک به صد سال سابقه دارد و از این هیچ چیز نمی توانیم برانگیریم. این یک آفت تئوریک و به اصطلاح فرهنگ است. نباید بظنوری فکر کنیم، و فراتر از مرزهای خودمان، زمینه‌های فراگیری از تجربیات توسعه یافته دیگران را جستجو نکنیم، و پیدا نکنیم. بنابراین توسعه یافتگی دارای اصول ثابتی است هر چند الگوی توسعه یافتگی نتیجه عملکرد یک جامعه است، الان شما می بینید ما دو کشور داریم؛ آلمان و ژاپن، هر دو بر اساس سیستم سرمایه داری انحصاری اداره می شوند؛ اما در عمل و در شیوه انباشت سرمایه در تولید، در شیوه برخورد با تولید و فرهنگ اقتصادی دو برخورد متفاوت دارند و یا همین طور می توانیم آمریکا و فرانسه را به این دو کشور اضافه کنیم هر چند مبانی فکری اینها مشترک است اما آنها به الگوهای متفاوتی دست یافته‌اند. یکی هم ما نباید فراموش کنیم که این کشورها که این تجربیات را داشتند. این تجربیات، مجموعه‌ای از انسانها، تمدنها و سیستمهایی را ساختند و بین عملکرد اینها یک مجموعه از اصول و مبانی مشترکی هم به وجود آوردند. در واقع به اینجا برمی گردیم که کشوری که بخواهد یک الگوی فکری و عملی برای اداره جامعه خودش پیدا کند، می تواند از سه منبع بهره برداری کند ۱- بهره برداری از تجربیات دیگران ۲- شناخت ارزشهای ملی و فرهنگی ۳- استنباط صحیح از عینیات جامعه. و در این زمره ملل مملکت داری، من اشاره به مورد اول داشتم یعنی اینکه، نخبگان یک جامعه و اندیشمندان یک جامعه، از مجموعه تجربیات دیگر ملل چه

بهره برداری می خواهند داشته باشد؟
 فرهنگ توسعه: بعضی از این اصول ثابتی که شما فرمودید به نظر می رسد که با پذیرش آنها بخشی از آن عناصری که در تجربه کشورهای غربی اتفاق افتاده است، به عنوان حاصل جبری و اجتناب ناپذیر داشته ایم؛ یعنی اگر ما علم گرایی را بپذیریم، باید استقلال حوزه‌های مختلف اجتماعی از هم دیگر را نیز بپذیریم. یعنی بگوییم که در حیطه‌ای از زندگی دین می تواند نظر دهد و در حیطه‌هایی دیگر علم باید نظر دهد. بیضا وقتی این را بپذیریم، یعنی سپردن بخشی از امور زندگی به علم و تاراج کردن آن از حوزه دین. به عبارت دیگر چیزی که تحت عنوان کولاریزم تعریف شده، بدین معنی نیست که مردم یک جامعه بی دین شوند، بلکه این است که محدود شدن دایره عمل دین اتفاق می افتد. مگر نمی کنید که بخشی از عناصری که تحت عنوان الگوی عملی فرمودید، نتیجه اجتناب ناپذیر این موانع عقلی باشد؟

کثر سریع القلم: نکته‌ای که بنده خواستم اشاره کنم این هست که ما روز نمونه‌ای نداریم که یک کشوری توانسته باشد در کنار دین و دیانت درجات عالی صنعتی برسد و یک کشور توسعه یافته به معنای اقتصادی مدرن باشد. نمونه‌های موجود در توسعه اقتصادی نمونه‌هایی هستند همانطور که شما اشاره کردید (که در فرهنگ سیاسی و هر فرهنگ



مسئلاً کشوری مثل کشور ما،
تحت الشعاع فشارهای متعدد خارجی است و ما برای
توسعه یافتگی خودمان
با موانع متعدد بین المللی روبرو هستیم.

مدت، دینداری و مدرنیسم با هم تلفیق شوند و در یک فرآیند سعی و خطا الگوی مطلوب خودش را استخراج کند. من اشاره به این دارم که این امر در طول زمان حل می شود. ما از لحاظ ذهنی نمی توانیم اصلی را که هنوز عمل نشده، باطل کنیم، یعنی بگوییم که اگر ما به درجه ای از صنعتی شدن برسیم، حتماً نهایتش این است که توحید و معاد را کنار بگذاریم. ما نمی توانیم پیش قضاوتی بکنیم. این بستگی به پیچیدگی های فکری و عملی مملکت داری دارد که بتواند آن الگوی مطلوب را استخراج کند. تا زمانی که این عمل نشود، کار تئوریک روشن نشود و بتدریج، آفان خودش را نشان دهد، ما نمی توانیم در مورد آن هیچ قضاوتی بکنیم. نمونه ای را که من می توانم به آن اشاره کنم مشکلات فرهنگی و چالشهای تئوریک است که در حال حاضر کشور مالزی با آن روبروست. این کشور مایل است سنن تاریخی، فرهنگی و مذهبی خودش را در کنار صنعتی شدن، حفظ کند؛ خوب اینها چالشهایی هستند و فشارهایی هستند که بخش عمومی جامعه، دولت، اندیشمندان، نخبگان باید به آنها بپردازند. از جامعه هم به جامعه دیگر فرق می کند، فرمولی که در این رابطه من ارائه می دهم این است که باید اجازه داد که زمان حدود و ثغور آن را تعیین کند. دنیا دوستی و علاقه به تمدن سازی مادی یک بحث ضد دینی نیست. ایجاد یک تمدن فرهنگی، تمدن دینی، محتاج یک تمدن مادی و دنیوی هم هست؛ یعنی یک تمدن دو بال دارد، یکی بال فرهنگی و یکی بال مادی. بی توجهی به طبیعت، به زندگی انسانی، به مظاهر کارهای دنیوی، زمینه های استحکام تمدن فرهنگی را به دنبال می آورد. این دو باید با هم حرکت کنند، بنابراین، باید یک بحث جدی پیرامون ویژگی های جهانی که در آن زندگی می کنیم داشته باشد؛ یعنی یک جهان شناسی عمیق برای تطبیق دیانت با آن ویژگی ها؛ یعنی در این دنیا یک انسانی که علاقه مند به دین و مذهب است؛ بتواند در کنار آن تخصص پیدا بکند و هر دو را همزمان پیش ببرد. این بحث جدیدی است که یک جامعه علاقه مند و صاحب اندیشه، فقط باید برخوردی ساختاری و تئوریک با آن بکند تا حلش کند. زمان جواب خواهد داد، با پیش قضاوتی و برخورد منفی با چنین بحثی نمی توانیم از قبل آن را ابطال بکنیم.

فرهنگ توسعه: بحث ما ابطال نیست. ما به عنوان یک جامعه ای که مذهب در آن ریشه ای قوی دارد و فرهنگ دینی مستحکمی دارد، باید به نسبت بین دین و توسعه حساس باشیم. یعنی ما نمی توانیم سراغ الگویی از توسعه برویم که در آن دین نفی شود. طبیعی است مناسبات اجتماعی فرهنگی مان آن را نمی پذیرد. از آن طرف ضرورت های عینی روز در واقع به ما تحمیل می کند که به دنبال توسعه برویم. پس نسبت این دو باید روشن شود. یعنی به طور نظری باید نسبت بین این دو را تعریف کنیم. بگوییم که ما چه جور توسعه ای را با چه جور دینداری می خواهیم و حدود و ثغور هر کدام را مشخص کنیم. اگر محولش کنیم به زمان آینده و با آن برخورد تئوریک نکنیم، ممکن است یکی از این دو قربانی شود.

مملکت داری، سکولاریسم را انتخاب کردند. من توجه ام به مبانی عقلی توسعه یافتگی و منطق دینی است، نکته من این است که منطق دینی، توسعه یافتگی از نوع صنعتی، منظم و پیشرفته اش را نفی نمی کند. این نکته به اصطلاح ذهنی هست. این را می پذیرم؛ ولی اشاره دارم به عقلی بودن این بحث که برداشت از دین چی باشد و دین را آیا ما یک مجموعه اصول و احکام منطقی و عقلی ببینیم، یا اینکه مجموعه سنن انباشته شده که با سننهای احتمالاً غیر منطقی اجتماعی و تاریخی ممزوج شده باشد. من در سطح تئوریک به قضیه عنایت دارم، بدین معنا که می شود دیندار بود، می شود موحد بود و در عین حال به سیستم، نظم، صنعت، بوروکراسی قوی و هویت مستحکم نیز دسترسی پیدا کرد. بنابر این فرمول و گره اصلی بحث در تعریفی است که ما از دین داریم. چگونه مبانی دینی را با مبانی علمی، می توانیم مخروج کنیم که با مقتضیات و شرایط موجود تمدن فعلی، در سطح بین الملل انطباق داشته باشد؛ اینکه ما در دو حوزه در واقع باید کار انجام بدهیم، یکی آنکه چگونه می خواهیم هم در داخل و هم در خارج دینداری و مدرنیسم را با یکدیگر تلفیق بکنیم و در یک الگو، در یک پروسه دراز مدت چه برای خودمان و چه برای فرهنگهای علاقه مند و خارج از مرزهای خودمان معرفی کنیم، که این بستگی به تبیین مبانی فکری در هر دو حوزه دارد.

فرهنگ توسعه: من برمی گردم به همین سؤال که مسأله روشن تر شود. از لحاظ نظری آیا می شود این مبانی عقلی را از نتایج عملی که در کشورهای توسعه یافته تحقق یافته، جدا کرد. یعنی مثلاً بحث فرهنگ اقتصادی غنی را در نظر بگیرید. آیا عناصری که در این فرهنگ اقتصادی غنی وجود دارد، چیزی جز فردگرایی و الویت دادن به ریاضت، انباشت سرمایه و چیزهایی از این قبیل است؟

دکتر سریع القلم: در واقع این برمی گردد به حل چالشهای تئوریک در حوزه دین، که به چه صورت تمدن مادی فعلی در دنیا، دین داری را بتواند حفظ بکند. اگر جامعه ای علاقه مند به تمدن سازی است و اگر جامعه دینی علاقه مند به توسعه یافتگی است باید بستر دنیوی تمدن فرهنگ را نیز بپذیرد. این نگرش دنیوی یک سیستم عملی و اجرایی می خواهد و باید توجه به طبیعت، به زندگی انسانی، به حیات اجتماعی و ایجاد یک سیستم کارآیی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی داشته باشد. در واقع گره بحث زمانی حل می شود که در یک فرآیند نسبتاً طولانی

یکی از مشکلات جدی ما در سیاست خارجی، نداشتن روابط پایدار با کشورهاست. ما تا زمانی که روابط پایدار نداشته باشیم، کشورهای دیگر نمی‌توانند روی ما حساب باز کنند.

کاری که در واقع اندیشه اجتماعی و سیاسی در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ و باطنی قبل از آن انجام داد این بود که نسبت دین را با تحولات اجتماعی شخص کرد که حالا به آن شکلی که ماکس وبر می‌گوید نوعی اصلاح دینی صورت گرفته است و دین در جهت توسعه قرار دارد. دین ما خصلتهای متفاوت و ویژگی‌های دیگری دارد؛ یعنی مثل آن دین، دین دنیا‌گریزی نیست که راحت شود از مناسبات اجتماعی و فرهنگی حذفش کرد. اگر ما این ارتباط را روشن نکنیم، ممکن است در عمل یکی از این دو قربانی شود. به طور مشخص سؤال این است که به طور نظری چگونه می‌توانیم این دو را تعریف کنیم؟

دکتر سریع القلم: اتفاقاً من به قضیه شدیداً تئوریک نگاه می‌کنم؛ یعنی می‌گویم که الان اندیشمندان دینی و توسعه یافتگی دور هم جمع شوند، ببینند که مخرج مشترک این دو چیست و آن را استخراج کنند و یک برنامه کاری برای اجرای مراحل اولیه‌اش تدوین و شروع کنند به عمل کردن آن، ما برخورد ذهنی با تمدن سازی نمی‌توانیم بکنیم. یعنی زمانی که آدام اسمیت مبانی فکری و اقتصادی خودش را نوشت، هیچ وقت تصور نمی‌کرد که ممکن است (کینری) پیدا شود و رفومی در اندیشه اقتصادی کاپیتالیستی به وجود بیاورد. در عمل بود که مشکلات نظام سرمایه‌داری خودش را نشان داد. ما تا زمانی که عمل نکنیم و آفات و آثارش را عیناً نبینیم، نمی‌توانیم در موردش قضاوت کنیم. نکته من این است و در مرحله اول احتیاج شدید به کار تئوریک دیده می‌شود. ذهنهای بسیار دقیق، فعال و مطلعی از دنیای فعلی می‌خواهد و از یک طرف دیگر ما باید این را بپذیریم که دین یک مجموعه‌ای از اصول عقلی است، یعنی برای هر حکم و مبنایی که مطرح می‌کند استدلال دارد. من اشاره می‌کنم به بحثی که قبلاً داشتم. کدام دین؟ آیا دین عقلی و منطقی و استدلالی یا دینی که مجموعه‌ای از سنن انباشته شده است؟ و سنتی است که ممکن است به قول شما با علم، نظم و فرهنگ اقتصادی متناسب با توسعه یافتگی تناقض داشته باشد. نهایتاً بدین نتیجه می‌رسیم اگر یک جامعه دینی علاقه‌مند به توسعه یافتگی است، باید به دین، عقلانی نگاه کند. برای اینکه خود توسعه یافتگی هم یک بحث عقلی است. حداقل مبانی عقلی توسعه یافتگی را می‌تواند بگیرد و درجه تفاهم و نزاع آن را با دین روشن کند. این بستگی به این دارد که ما چگونه جامعه خودمان را می‌شناسیم، ارزشهای خودمان را می‌شناسیم و دنیای فعلی را و قالبی که در آن زندگی می‌کنیم را می‌شناسیم. و بنابراین چون من توسعه یافتگی را یک بحث عقلی می‌بینم و دین را هم یک مجموعه اصول و احکام استدلالی و عقلی می‌بینم، در تلفیق و پروسه عمل این دو، تناقضی را حداقل از لحاظ عقلی نمی‌بینم. در عمل و در یک پروسه سعی و خطا است که آن مدل و الگوی خاص بین این دو استخراج می‌شود. ممکن است یک قرن، دو قرن طول بکشد و در مسیر، اندیشمندان آن را صیقل دهند بحث را پیاده کنند. همینطور که سوسیالیسم در عمل خودش را نشان داد و کاپیتالیسم امروز در عمل خودش را نشان داد.

تکامل تئوریک یک مکتب، یک اندیشه در یک پروسه تاریخی و سعی و خطا است که مشخص می‌شود. در واقع بحث، یک بحث متدولوژیک است.

فرهنگ توسعه: در مجموعه عناصری که برای این مبانی عقلی شما برشمردید، آیا همه از یک درجه اهمیت برخوردارند و یا این که بین آنها نظم منطقی وجود دارد که اگر یک یا دو عنصر آن را پیدا کند، باقی عناصر هم به دنبالش می‌آید؛ یا اینکه باید هر کدام به صورت حوزه‌های مستقل به طور جداگانه دنبال شوند؟

دکتر سریع القلم: مسلماً این اصول یک درجه بندی و اولویت بندی خاص دارد. ما می‌توانیم پیرامون تجربیات غرب و خاور دور مطالعات وسیعی انجام دهیم و تمام عناصر مشترک توسعه یافتگی را به لحاظ عقلی استخراج بکنیم. تا آنجایی که من در این رابطه کار کرده‌ام و مطالعه کرده‌ام یک سیستم و نظم اجتماعی را مهمترین مخرج مشترک توسعه یافتگی می‌بینم. البته شما ممکن است سؤال کنید خوب این سیستم و نظم اجتماعی را چه کسی پدید می‌آورد؟ این از کجا می‌آید؟ عاملش چیست؟ مجری ایجاد این سیستم اجتماعی چه کسی است؟ من فکر می‌کنم که اگر از نظر عملی و اجرایی به قضیه نگاه کنیم، مسلماً این کاری است که در سطح نخبگان باید انجام شود. یعنی ظهور یک سیستم اجتماعی منسجم، محصول توانایی‌های فکری، سازماندهی نخبگان و هیأت حاکمه یک جامعه است. داشتن یک سیستم اجتماعی، داشتن به اصطلاح یک مجموعه از اندیشه‌های ثابت و به هم مرتبط و متناسب، از مهمترین عناصر و مبانی مشترک توسعه یافتگی قابل استخراج از تجربیات غرب و خاور دور است.

فرهنگ توسعه: من می‌خواستم وارد بحث ایران شوم، با توجه به اینکه فرمودید این سیستم اجتماعی منسجم، توسط نخبگان و اینطور که من استنباط کردم نخبگان حاکم عملی می‌شود، می‌خواستم ببینم که در شرایطی مثل ایران، شکل و مانع عمده توسعه چیست؟ آیا این برمی‌گردد به اینکه نخبگان ما به این مبانی عقلی توجه نمی‌کنند، یا اینکه نخبگان ما به این مبانی توجه دارند؛ اما مناسبات و شرایطی که بیرون از ساخت این نخبگان وجود دارد، مانع توسعه می‌شود؟

دکتر سریع القلم: وضعیت فعلی جامعه ما حکایت از ضعف در انسجام درونی و سیستمی می‌کند. ما اگر به دقت، تحولات جامعه خودمان را بررسی کنیم، می‌بینیم که تداوم اندیشه‌ها، رفتارها، سیاستها و رویه‌ها محدود است، ضعیف است. پراکندگی در عمل نتیجه پراکندگی در ذهن است؛ یعنی رابطه مستقیمی بین پراکندگی عملی و پراکندگی ذهنی است. پراکندگی ذهنی شاید بشود گفت بزرگترین دشمن توسعه یافتگی است، جامعه‌ای که در خودش انسجام درونی ندارد مسلماً به ابتدایی‌ترین مراحل توسعه یافتگی نمی‌رسد. شما می‌دانید که در میان تئوری‌های توسعه یافتگی، یک عده به عوامل خارجی توجه می‌کنند، عده‌ای به عوامل داخلی و عده‌ای هم به تلفیق منطقی این دو اعتقاد دارند. من اعتقاد دارم

که مبنای توسعه یافتگی در داخل یک کشور است. من به عناصر خارجی به عنوان محرکه نگاه می‌کنم. درست است که کره جنوبی بدون سرمایه آمریکا و پوشش نظامی آمریکا به درجات فعلی توسعه یافتگی نائل نمی‌آمد؛ اما همینکه به این درجه رسیده است بار سنگینی این توسعه یافتگی بر عهده نیروهای داخلی است. در واقع می‌خواهم بگویم اگر ما توسعه یافتگی را مثل ترازو تصور کنیم، کفه داخلی به مراتب سنگین‌تر از کفه خارجی است. این عامل خودش را در تاریخ توسعه یافتگی چند قرن اخیر به خوبی نشان می‌دهد، ما نباید نظام بین‌الملل را یک مجموعه توطئه آمیز به شمار آوریم، بلکه باید آن را یک محیط رقابتی بدانیم. نظام بین‌الملل محیطی است که به درجه‌ای که کشورها در داخل خودشان انسجام دارند، می‌توانند از این نظام بین‌الملل بهره‌برداری کنند. یعنی میان انسجام درونی و بهره‌برداری از محیط خارجی، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد.

اگر کشوری در درون خودش ضعیف باشد، درجات انعطاف‌پذیری خودش را بالا می‌برد. بنابراین من مشکل را در برنامه‌ریزی و مدیریت می‌بینم. ما باید این را بپذیریم که میان افراد تفاوت وجود دارد. توانایی‌های افراد متفاوت است و برای اینکه یک مملکتی به درجات عالی توسعه یافتگی به مفهوم وسیع آن برسد، باید از افراد توانا بهره‌برداری کند. شما این را به عنوان یک منجر مشترک توسعه یافتگی قلمداد کنید. یعنی ما جایی در دنیا پیدا نمی‌کنیم که یک کشوری توانسته باشد در داخل خود یک تمدن جامع الاطرافی را به وجود بیاورد؛ اما در میان کسانی که اداره جامعه را در اختیار دارند، افراد ضعیف و ناتوان نمی‌بینیم. یکی از واقعیات جامعه ما این است که مدیرتهای ضعیف، مانع از شکوفایی استعدادها و شخصیت‌های فکری و تئوریک این جامعه شده‌اند.

بنابراین ما باید از افراد اندیشمند بهره‌برداری کنیم. ما باید دقت کنیم که تاریخ گذشته را مجدداً تکرار نکنیم، اجازه ندهیم هر فردی به میدان نخبه‌گری راه پیدا بکند. نخبگان یک جامعه در واقع منتخبانی هستند که از توانایی‌های بسیار قوی انتزاعی برخوردارند. به خاطر اینکه، کسی می‌تواند اندیشه کلان در مملکت‌داری داشته باشد که مجموعه‌نگر باشد. اصلاً مملکت‌داری با مجموعه‌نگری از لحاظ متدولوژیک تداعی می‌کند، افرادی که کل را ببینند و در این دنیای پیچیده، میان تحولات داخلی و خارجی رابطه منطقی نتوانند ایجاد کنند؛ از اولین شرایط انتزاعی و تئوریک بهره‌مند نیستند. مرکز ثقل بحث من در کیفیت افرادی است که مدیریت‌ها را به دست می‌گیرند. اینها افرادی هستند که با جامعیت فکریشان با شخصیت والا و با برخورد عقلی و انتزاعی به مسائل، نوع کار و کیفیت کار را می‌توانند تغییر جهت دهند. از آنجایی که در جامعه ما بخش عمومی به طور وسیع وجود ندارد - بخش عمومی به معنای

گروهها، انجمن‌ها، احزاب، تشکلهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تخصصی به معنای وسیعش - ما در واقع توجه مان به این است که در داخل دولت و در حوزه فکری دولت چه تحولاتی هست، برای اینکه نهایتاً دولت است که مجری و مسئول توسعه یافتگی جامعه است. در درون دولت باید نگرینست که چگونه بر مسائل نگاه می‌کنند، بنابراین بحث من بحثی است که عنایت به پرسنل و کادرسازی اجرایی مملکت دارد. تا زمانی که ظرفیتهای افراد به آن درجات مطلوب خودش نرسد، در عمل و در شیوه برخورد با موضوعات و بحرانها نتیجه مطلوب هم نخواهد داد. حالا شما ببینید در جامعه ما در حوزه‌ها و میدانهای مختلف، چقدر کار ناتمام فراوان است. به عنوان یک بحث تئوریک دلیل این کار ناتمام چیست؟ دلیل این را من در شیوه برخورد افراد به کار می‌بینم و روحیه‌ای که نسبت به کار و انجام کار دارند. کسانی که کار اجرایی می‌کنند، باید کیفیت و کارآیی برایشان اهمیت داشته باشد و به اصطلاح در انجام کارها و پیشرفت کارها، دقت و ظرافت و آینده‌نگری نشان بدهند. بنابراین توسعه یافتگی، یک بحث تصادفی نیست. انسجام درونی هم تصادفی نیست. عده‌ای باید مجریان توسعه یافتگی باشند. ما مثلاً می‌بینیم در انگلستان صنعتگران و بانکداران با هم ائتلاف کردند آنها افرادی بودند جدی و علاقه‌مند به انباشت سرمایه و علاقه‌مند به گسترش سطح فعالیتها در سطح جهانی. این افراد علاقه‌مند - ما حالا کاری به ارزشهایشان نداریم که خوب بوده یا بد بوده، بحث خوب و بد نمی‌کنیم و هستها را مطرح می‌کنیم - برای اهدافشان نهایت انسجام را در خود انگلستان به وجود آوردند و گروههای مهم اجتماعی را مثل سیاستمداران، روشنفکران، اندیشمندان، نظامیان، صاحبان سرمایه‌های پراکنده را بتدریج به طرف یک عزم ملی دعوت کردند. این یک پروسه دو قرنی بود که در انگلستان صورت گرفت.

ما می‌بینیم که در کره جنوبی، نظامیان با بخش خصوصی ائتلاف کردند تا جو لازم را برای توسعه یافتگی فراهم کنند؛ بنابراین مبنای بحث ایجاد یک سیستم اجتماعی است و اینکه چه کسی باید آن را ایجاد بکند؟ این را نباید فراموش بکنیم که به صورت طبیعی و انسانی، معمولاً سیاستمداران به دراز مدت فکر نمی‌کنند و شدیداً تحت الشعاع مسائل کوتاه مدت هستند؛ در حالی که توجه به انسجام درونی و علاقه و عشق به ایجاد یک تمدن فرهنگی - مادی شدیداً به یک نگرش دراز مدت محتاج است. بنابراین بحث ما از لحاظ عملی برمی‌گردد به اینکه نخبگان ما چگونه به مسائل نگاه می‌کنند؟ چه تعریفی از مسائل، موضوعات و بحرانهای کلیدی در نظام بین‌الملل دارند؟ و حداقل به صورت تئوریک با قضایای جامعه در میان مدت چگونه برخورد می‌کنند؟

اشاره دیگری داشته باشم به دستگاه مدیریتی جامعه خودمان، من فکر می‌کنم که تعداد افراد تئوریک در سیستم اجرایی ما در حد مطلوب

ما نباید نظام بین‌الملل را یک مجموعه توطئه آمیز ببینیم، بلکه آن را باید یک محیط رقابتی بدانیم. نظام بین‌الملل محیطی است که به درجه‌ای که کشورها در داخل خودشان انسجام دارند می‌توانند از این نظام بین‌الملل بهره‌برداری کنند.

نیست و این در حالی است که مملکت داری و ایجاد انسجام درونی بلدن محتاج دانش است. محتاج پردازش اندیشه‌ها، عقاید، ایده‌ها و استراتژیها است.

فرهنگ توسعه: یکی از نکاتی که در بحثهایتان به عنوان موانع توسعه‌یافتگی طرح گردید، نوع نگاه ما به نظام بین‌الملل بود؛ یعنی یک نگاه نوظنه آمیز، در حالی که نظام بین‌الملل این خصلت را ندارد و بیشتر یک محیط رقابت آمیز است. با توجه به شرایطی که الان در جامعه بین‌الملل اتفاق افتاده، یعنی نظم نوین بین‌المللی، فکر می‌کنیم که تا چه اندازه این نظر درست است؛ آیا واقعاً آنها در صدد این نیستند که جایگاه ما را متناسب با منافع خودشان تعریف کنند و آیا برای این تعریف هم دست به هر اقدامی نمی‌زنند. نمونه‌ای که برای عراق اتفاق افتاد، یکی از این اقدامات توطئه آمیز است. و سؤال دیگر این است که در کدام جریانها و روندها به نوعی ممکن است توسعه یافتگی ما تحت تأثیر قرار بگیرد و یا روی جریان توسعه یک کشور اثر بگذارد و در توسعه نیافتگی تثبیتش کند؟

دکتر سریع‌القولم: به عقیده من نظم نوین جهانی بحث جدیدی نیست، بلکه صورت جدید جابه‌جایی قدرت است؛ بنابراین ما نباید به دنبال یک ترکیب جدید، از مبانی فکری باشیم، تا اینکه نظم نوین جهانی را تعریف نکنیم. یک خلاء قدرتی به واسطه فروپاشی یک ابرقدرت یعنی شوروی (سابق) در نظام بین‌الملل فراهم آمده، طبیعی است که صاحبان قدرت دیگر در سطح بین‌الملل، به دنبال این خلاء هستند و فضای راحت‌تری را بدون داشتن متعارض برای حاکمیت مطلق خودشان در پیش می‌گیرند. بنابراین بسیار طبیعی است که کشوری مثل آمریکا و بازیگران اقتصادی مانند آلمان و ژاپن، به دنبال تنظیم روابط جدید، شرایط جدید و جو جدید برای اعمال حاکمیت خودشان باشند. من در میان کشورهای جهان سوم که شاید حدود ۱۳۰-۱۳۵ کشور هستند،

یک رده از کشورها را کشورهای جهان سوم برتر خطاب می‌کنم؛ کشورهایی مانند برزیل، آرژانتین، نیجریه، الجزایر، مصر، ایران، ترکیه، عربستان، مالزی، اندونزی، که در مجموع حدود ۲۰ کشور می‌شوند. به نظر من این مجموعه کشورها، در میان کشورهای جهان سوم، به آنها امید توسعه یافتگی وجود دارد. اگر در شرایط جدید به درجه‌ای از انسجام درونی، به هم‌گرایی داخلی، به افزایش کارایی و ایجاد یک فرهنگ اقتصادی مناسب برای توسعه اقتصادی بسط پیدا کنند، می‌توانند در قرن ۲۱ سهمی از قدرت و نفوذ فکری و فرهنگی را در دنیا داشته باشند. نگرش من به نظام بین‌الملل، نگرشی مبتنی بر رقابت است. یعنی به درجه‌ای که کشورها در داخل خودشان کار انجام می‌دهند تولید می‌کنند و هویتشان پشتوانه تکنولوژیکی دارد.

در این دنیا همه به فکر منافع خودشان هستند. ما می‌توانیم ترکیه را محکوم کنیم؛ عملکرد ترکیه را بر آسیای میانه محکوم کنیم؛ اما در واقع باید به قضیه این طور نگاه کنیم که ترکیه به دنبال منافع ملی خودش، در خارج از مرزهای خودش است. ممکن است که ما به واسطه نظام ارزشی و فرهنگی که داریم روشهای ترکیه را نپسندیم؛ اما با توجه به ارزشها و روشهای خودمان باید به دنبال رقابت خارج از مرزهای خودمان باشیم و این در نهایت، پشتوانه فکری، اقتصادی، تکنولوژیکی می‌خواهد. تا زمانی که این پشتوانه‌ها را نداشته باشد، در صحنه بین‌المللی ما رقابت جدی نمی‌توانیم داشته باشیم. در واقع بحث من اینجا این است که در سطح بین‌الملل، بازی میان ملت‌ها مبتنی بر رقابت و سطح توانایی‌هایشان است. مسلماً کشوری مثل کشور ما، تحت الشعاع فشارهای متعدد خارجی است که این نهایتاً برمی‌گردد به نوع فرمولی که برای آینده کشور تعیین می‌کنیم. محیط خارجی کشور ما در حال حاضر یک محیط متشنج است. در خلیج فارس، در عراق، در افغانستان و در آسیای میانه نزاعهای بین کشوری و درون کشوری وجود دارد. مسلماً حق کشور ما است که یک جایگاه مهمی را در منطقه داشته باشد. به خاطر اینکه ما منابع طبیعی

داریم، ما یک فرهنگ غنی داریم، ما سابقه تاریخی داریم، این حق این مملکت است که از توانایی نسبتاً متناسبی در منطقه و خاور میانه برخوردار باشد. اما برای آنکه به آن دسترسی پیدا کنیم، به عقیده من باید سعی کنیم تشنج منطقه را به حداقل برسانیم. ما که نقش مهمی در این منطقه داریم، سهم خودمان را در ایجاد صلح و صمیمیت بین کشورهای مسلمان فراهم کنیم به درجه‌ای که ما در این مسأله موفق شویم، به همان درجه مانع نفوذ ابرقدرتها و کشورهای خارجی در منطقه می‌شویم. ما به یک تشنج زدایی در منطقه خودمان نیازمندیم، تا اینکه حداقل پول را در تسلیحات خرج کنیم و حداکثرش را در فرهنگ و آموزش، در ایجاد یک جامعه سالم و در بالا بردن امکانات عمومی و در آینده برای تبدیل یک نسل تربیت شده و پرورش یافته معنوی و اجتماعی مصرف کنیم. ما در

توسعه یافتگی به معنای تمدن‌سازی،
ضرورتاً یک جامعه را به طرف سکولاریسم
نمی‌برد و صنعتی شدن ضرورتاً یک
جامعه را بی‌دین نمی‌کند.



تا زمانی که
ظرفیتهای افراد به آن درجات مطلوب خودش
نرسد، در عمل و در
شیوه برخورد با موضوعات و بحرانها
به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.



گره بحث زمانی حل می شود که در
یک فرایند نسبتاً طولانی،
دینداری و مدرنیسم با هم تلفیق شوند و در یک
فرآیند سعی و خطا،
الگوی مطلوب خودش را
استخراج کند.

منطقه ای زندگی می کنیم که کشورهای قدرتمند جهانی در رابطه
ترکیب و تحولات آن بیشترین اجماع نظر را دارند، یعنی در مقایسه
خاور دور، در مقایسه با آفریقا، آسیای جنوبی و امریکای لاتین و منطقه
خاورمیانه، به واسطه داشتن منابع طبیعی و اهمیت ژئوپولیتیک در قاره
آینده، منطقه ای خواهد بود که بسیاری از کشورها علاقه مند به حضور در
این منطقه و تثبیت نفوذشان هستند. حالا ما در مقابل نیرویی که در مقابل
می خواهد استراتژی داشته باشد، باید چکار کنیم؟ ما به همان اندازه که
به عدم تفاهم با همسایگان خود برسیم، به همان درجه، زمینه فروش اسلحه
از طرف ابرقدرتها به این کشورها فراهم می شود. این است که ما به عنوان
یک نیروی مهم در منطقه خاورمیانه باید سعی کنیم که جو تفاهم و اعتماد
و دوستی را با خیلی از این کشورها به وجود بیاوریم. یکی از مشکلات
جدی ما در سیاست خارجی، نداشتن روابط پایدار با کشورها است. ما تا
زمانی که روابط پایدار نداشته باشیم، کشورهای دیگر نمی توانند روی ما
حساب کنند. این مسأله پیچیده ای نیست؛ در روابط انسانها هم به همین
صورت است. شما در یک مدت زمانی باید بتوانید اعتماد افراد را جلب
کنید، تا اینکه زمینه های گسترش روابط فراهم شود. روابط میان کشورها
هم به همین صورت است؛ بنابراین به عقیده من، ما ابتدا باید یک
جهان شناختی جدی انجام دهیم. باز برمی گردم به اهمیت کار تئوریک،
ما به کار تئوریک نیاز داریم که علمای جامعه ما، فقه های جامعه ما و
اندیشمندان دانشگاهی، حول و حوش درجه تراحم و تفاهم اصول
انقلاب اسلامی با دنیای فعلی را استخراج کنند. تا زمانی که این امر تبیین
و تدوین نشود و روی کاغذ نیاید، ما در حیطة عمل نمی توانیم خوراک
فکری به مجریانمان بدهیم و دائماً در یک سرگردانی عملی که نتیجه
یک سرگردانی تئوریکی است، محصور خواهیم ماند. بنابراین اولین کار
باز کردن گره های تئوریک حول و حوش تراحم یا تفاهم اصول انقلاب
اسلامی با محیط بین المللی و روندهای فکری در جهان امروز است. مسأله
بعدی که در تاریخ توسعه یافتگی، نمونه ها و مضامین متعددی دارد، عزم
و شجاعت سیاسی است. یک جامعه بخواهد کار فرهنگی جدی بکند،
کار آموزشی جدی بکند، کار عمرانی و ساختاری جدی انجام بدهد، در
سیاست خارجی قدمهای بزرگی بردارد، به فکر ۲۰۰ سال آینده خودش
باشد، نسلی را با نهایت کیفیت تربیت کند، تمامی این تصمیم گیری ها
هر چند ظاهر غیرسیاسی دارند اما، محتاج عزم سیاسی هستند. شجاعتی
سیاسی در سطح مجریان می خواهد که جامعه را از وضع فعلی به طرف
وضع مطلوب ببرد، مسلماً این باید جنبه تدریجی داشته باشد ما یک
مرتبیه نمی توانیم قدمهای بزرگ برداریم. معمولاً قشر روشنفکر چون
ساختاری به قضایا نگاه می کند به دنبال تغییرات فوق العاده ناگهانی است
که این اشتباه است. در اداره یک جامعه، در پیشرفت کارهای یک جامعه
شما شدیداً به تسلسل احتیاج دارید، به برخورد تدریجی احتیاج دارید.
دو حوزه اصلی کار حوزه اقتصاد و حوزه فرهنگ است. برای دستیابی به
پیشرفتهای بزرگ در هر دو حوزه، عزم سیاسی و شجاعت سیاسی لازم
است.

بنابراین ما باید به درون خودمان نگاه کنیم و در واقع مرکز ثقل پاسخ
من به سؤال شما، این است که بله مملکت ما، جامعه ما، دشمنان زیادی
دارد، خارج از محیط خودش. اما مهمترین و بهترین مصونیت، انسجام

داخلی است، انسجام فکری و نظری نخبگان جامعه ما است و تدوین استراتژی‌های کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت، تا اینکه تصویری از آن پیدا کند و بتوانند بتدریج به طرف آنها بروند. ما نباید تصور کنیم به عنوان یک کشور میان پایه در این نظام بین الملل تمامی تهاجمات خارجی را می‌توانیم حذف کنیم. ما باید عنایتی داشته باشیم به سطح قدر خودمان و تا زمانی که این سطح قدرت، جنبه ایده آلی داشته باشد و نه جنبه واقعی، ما با برنامه ریزی و آینده خودمان هم ایده آلیستی برخورد خواهیم کرد، البته خیلی خوب است که شعار یک جامعه فراتر از مسائل مطلوب برنامه ریزی و فکری آن باشد؛ این بسیار فکر مقدسی است. استراتژی خوبی است که یک جامعه به دنبال ایده آلهای بزرگ باشد اما آنچه را که می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند را باید برایش استراتژی داشته باشد.

فرهنگ توسعه: مواردی که شما فرمودید، مورد مخالفت نخبگان یا بخشی از نخبگان نیست. به عبارت دیگر منطق بحث را قبول دارند؛ اما گاهی مشکل این است که چگونه می‌شود آن را نهادی کرد و از حالت زدی در آورد؟

دکتر سریع القلم: با توجه به اینکه جامعه ما در یک مرحله انتقالی است و زمینه‌های بحث، جدل و چالش اندیشه‌ها نسبتاً فراهم شده، من فکر می‌کنم یکی از کارهای مهمی که باید انجام شود کسب انسجام تئوریک بیان خود اندیشمندان، دانشگاهیان، بزرگان فرهنگی و فقهای جامعه خودمان است. همان طوری که شما فرمودید با اینکه این مباحث وجود دارد و بیشتر جنبه فردی هم دارند، باید به دنبال پلهای ارتباطی بود که بیان اذهان نخبگان، یک شبکه به هم پیوسته و مرتبطی را ایجاد کند. تا زمانی که خود اندیشمندان و نخبگان فکری در میانشان از هم گسیختگی نگری وجود داشته باشد، نمی‌شود برنامه منسجمی را به دستگاه اجرایی منتقل کرد، بنابراین یکی از کارهای مهم این است که این گونه مباحث گسترش پیدا کند و فضای سالمی برای بحث، جدل و تضارب آرا فراهم شود. مورد بعدی، پیشنهاد دوم من است که کسانی که کار اجرایی می‌کنند باید به این مسأله عنایت داشته باشند که محتاج دانش و بینش و نلافی اندیشه‌ها برای بهبود کار خودشان هستند. ما به طور سنتی در تاریخ جامعه‌مان یکی از مشکلاتمان در حیطه اجرایی نگروری بوده است؛ اگر افراد با شخصیت و جامع الاطرافی در حوزه اجرا افزایش پیدا کند، اینها می‌توانند یک رابطه دو طرفه‌ای را با دانشگاه، با اندیشمندان و نخبگان ایجاد کنند و خودشان را محصور به جو اجرایی نکنند - چون جو اجرایی می‌تواند شدیداً مخرب باشد. یک نکته رواتشناسانه مطرح کنم، انسان هر چقدر خودش را در معرض تجربیات و اندیشه‌های جدید قرار بدهد و ظرفیت و توانایی هضم آنها را داشته باشد، بیشتر استحکام پیدا می‌کند. محدود بودن و محصور بودن به افراد، به روشها و به اندیشه‌ها، اثرات منفی هم در کارها پیدا خواهد کرد. بنابراین ما یک رابطه دو طرفه منطقی و یک فضای سالم میان اندیشمندان و جریان احتیاج داریم که هر دو علاقه مند به آینده جامعه، به کیفیت جامعه و پرورش یک نسل با فرهنگ و علاقه مند به جامعه و ارزشهای آن باشد.

مورد سوم را من می‌توانم از بعد نظری مطرح کنم، به عقیده من ما احتیاج داریم که دو نوع استراتژی را همزمان دنبال کنیم، که بسیاری از نظامهای

سیاسی معمولاً این کار را نمی‌کنند. یکی تدوین یک استراتژی بقا و دیگری تدوین یک استراتژی انطباق. تصور من این است که طیف وسیعی از علاقه‌مندان فرهنگ تاریخ و ارزشهای این جامعه، به فرم تدریجی اعتقاد دارند و معتقدند که ما با گذشت زمان، اصلاحاتی را در جامعه خودمان به وجود بیاوریم، نسلی را تربیت کنیم تا آن که در آینده فرهنگ و تاریخ این جامعه همچنان سر بلند باقی بماند. بنابراین در کنار اینکه به بقا فکر می‌کنیم، باید به انطباق و شناخت واقعیات داخلی و بین المللی هم توجه داشته باشیم، تا آنکه بتوانیم با نهایت بهره‌برداری از انسانها و امکانات به مطلوبیتهایی در آینده دسترسی پیدا کنیم. مورد آخر من این است که توسعه یافتگی یک فرهنگ غنی می‌طلبد. من اشاره‌ای کنم به بحثی که قبلاً هم داشته‌ایم در رابطه با سیستم و نظم اجتماعی. در حال حاضر در جامعه ما به واسطه تغییر دائمی سیاستها، بخشنامه، رویه‌ها و بعضی از اندیشه‌ها، نسلی را بی سیستم تربیت می‌کند، در حالی که خودمان هم می‌دانیم که ترمیم فرهنگی یک نسل چقدر کار مشکلی است. بنابراین باید به این مسأله توجه کنیم که نصفی از جمعیت ما جوان است و به یک فرهنگ غنی نیازمند است تا برای آینده بتواند سرمایه بزرگی باشد. من فکر می‌کنم ما به اصلاح فرهنگی در دو حوزه نیازمندیم؛ یکی اصلاح فرهنگ مملکت داری و یکی هم اصلاح فرهنگ اجتماعی، که اینها به صورت یک مجموعه دو بعدی بتوانند روی هم اثرات مثبت داشته باشند و بتدریج ما سطح کارها را، نوع برخورد با کارها را و شیوه انجام کارها را پیچیده تر، دقیق تر و علمی تر، استدلالی تر و منطقی تر کنیم و به فکر پرورش یک فرهنگ عقلی و فرهنگ استدلالی باشیم. ما که یک فرهنگ دینی داریم و تمام مبانی آن عقلی و استدلالی هستند، شاید دور اندیشانه نباشد که در حال حاضر آن فرهنگ عقلی و استدلالی را نهادینه نکنیم و در نسل جوان و نسلی که قرار است تمدن مطلوب این جامعه را به ثمر برساند، فراهم بیاوریم. بنابراین کلیه کار در سطح کلان این است که ما به فرهنگمان و به مبانی فرهنگ خود توجه جدی کنیم و اصول ثابتی در مملکت داری ایجاد کنیم. من می‌توانم نمونه‌هایی را مطرح کنم که بحث جنبه مصداقی هم داشته باشد. توجه جدی به توانایی و شخصیت انسانها در پیشرفت امور مربوط به توسعه یافتگی، توجه جدی به امکانات و نیروهای داخلی در توسعه یافتگی، توجه جدی به اصول ثابت، توسعه یافتگی و ایجاد ثبات در رفتارها، در اندیشه‌ها، در رویه‌ها در سیاستها و بخشنامه‌ها، توجه جدی به علم گرایی در پیشرفت کارها و نگرش کاربردی به مسائل علمی یک جامعه، تغییر جهت سیاست خارجی از حالت تبلیغاتی به حالت امنیتی، ایجاد روابط پایدار با کشورهای همسایه و کشورهای مهم تجاری و صنعتی، گسترش ارتباطات منطقه‌ای و بین المللی، ارتقای غلظت فراگیری از تجربیات دیگر دولتها و ملتها در امر توسعه یافتگی، پذیرفتن اصل رقابت در صحنه منطقه‌ای و بسیج عمومی برای رقابت در خارج از مرزها. اینها نمونه‌هایی هستند که به عقیده من اولویت دارند و برای اینکه این کارها فرض به اینکه عقلی و منطقی هستند انجام شود، ما محتاج افراد کیفی هستیم، انسانهایی که با دیانت، توان، دانش، شخصیت و استحکام فکریشان بتوانند بسیاری از این گره‌های تئوریک را در جامعه ما باز کنند.